

مبانی فلسفی - کلامی جنگ و جهاد از منظر ادیان

دکتر محمد ابراهیمی و رکیانی*

چکیده:

ادیان الهی که به حقیقت یکی بیش نیستند و به تعبیر قرآن همگی آئین اسلام به شمار می‌آیند و تفاوت در شریعت و اصول عملی، معیار تعدد آن‌هاست، به مثابه لطف ویژه الهی از طریق پیامبران اولوالعزم برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها فرستاده شده‌اند، ولی آئین اسلام به معنای شریعت پیامبر خاتم که در میان همه شرایع الهی با عنوان شریعت اسلام سهله و سمحه مطرح است و خداوند تنها نسبت به این شریعت وعده مصونیت از تحریف داده، گذشته از عدم تحریف، به حکم ویژگی سهله و سمحه بودن، در بسیاری از مسائل اجتماعی - سیاسی نسبت به دیگر شرایع موضع اصلاحی دارد. در مسئله جنگ و جهاد نیز این معنا به صورت ملموسی به چشم می‌خورد که مبین صفت مهیمن بودن قرآن نسبت به دیگر کتب آسمانی است. نویسنده در این مقاله در دو بخش جداگانه کوشیده است که این واقعیت را به صورت روشنی تبیین نماید.

واژگان کلیدی: جهاد، جنگ، دفاع، دخالت بشردوستانه، دعوت جهانی، دین، شریعت، بردباری دینی، بردباری مذهبی.

جنگ و درگیری‌های خصمانه ملل پیشینه‌ای طولانی تقریباً به قدمت پیدایش بشر در

کره خاکی دارد و در اثر این پدیده شوم، خسارت‌های جبران‌ناپذیری برای همه موجودات زنده و به‌ویژه انسان‌ها به‌بار آمده است، ولی به اعتقاد ما خامانوسوزترین و طولانی‌ترین جنگ‌ها، جنگ‌های عقیدتی بوده است که گروهی گروه دیگر را به خاطر تضاد عقیدتی فاقد حقوق انسانی دانسته و به جرم اختلاف عقیده یکدیگر را تا مرحله نابودی و یا تسلیم بدون قید و شرط و پذیرش خواری همه‌جانبه تا مرحله پذیرش جبری عقاید گروه پیروز سرکوب نموده‌اند.

متأسفانه این معنا در تاریخ ادیان و به‌ویژه ادیان الهی که در رأس آن‌ها پیامبران بزرگی مانند موسی و عیسی و محمد (ص) حضور داشته‌اند بیشتر خودنمایی کرده و جنگ‌های عظیمی را که منابع تاریخی، در میان پیروان این ادیان گزارش نموده‌اند، حاکی از این معناست. در حالی که کتب مقدس و به‌ویژه قرآن کریم جنگ را پدیده شوم و پیروی از خطوات شیطان دانسته و در آیات متعددی پیروان ادیان را به صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز دعوت نموده و حتی جنگ‌ها و درگیری‌های یهودیان و مسیحیان را معلول جهل و نابخردی آنان دانسته و عقل و منطق و فرمان الهی را مخالف آن معرفی کرده است.

پیام الهی ادیان و موضع انسانی اسلام در مورد جنگ برای همگان هنوز هم با گذشت چهارده قرن از تاریخ اسلام و بیست قرن از تاریخ مسیح و شاید ۳۵ قرن از تاریخ یهود، روشن نشده است و بلکه پرسش‌هایی را پیش آورده است: اصولاً جنگ عقیدتی تا چه میزان و با چه شرایطی مشروع است و دشمنی بشر با یکدیگر تا کی ادامه خواهد داشت؟ آیا واقعاً انسان دشمن انسان است یا برعکس باید دوست و عاشق انسان باشد؟ ریشه این اختلاف چیست و چگونه می‌توان بشر را در خدمت یکدیگر قرار داد و به‌جای جنگ و نزاع، صلح و صفا را در میان آن‌ها حاکم ساخت؟ به دیگر سخن، تردیدی نیست که برخی از اختلافات در سایه مباحث علمی، بی‌طرفانه و بی‌غرضانه می‌تواند حل شود، ولی با گذشت ۳۵ قرن از تاریخ یهودیت و بیست قرن از تاریخ مسیحیت و چهارده قرن از زمان پیدایش اسلام، به‌طور طبیعی ممکن است مسائلی به

خاطر گذشت زمان و ابهامات ناشی از آن غیر قابل حل باشد، ولذا سؤال ما این است که: تکلیف ملت‌های مسلمان و مسیحی و یهودی و... در مورد این ابهامات چیست؟ آیا یک ملت از نظر عقیدتی حق دارد که در صورت توانایی، با قوه قهریه همانند گذشته، با برپایی جنگ‌های سرکوبگرانه دیگران را به پذیرش عقائد خود وادارد و در صورت عدم پذیرش، آن‌ها را محکوم به فنا و نابودی یا محرومیت از همه حقوق انسانی خود نماید؛ یا اینکه بر اساس معیارهای مورد قبول پیامبران رحمتی مانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمد(ص) بشر می‌تواند در مورد ممنوعان خویش واژه خصم و دشمن را از فرهنگ خویش بزداید و پیروان ادیان را به تلاش در جهت محرومیت‌زدایی مادی و معنوی از همه افراد بشر بسیج کند و به جای نابود کردن ممنوعان، به شیوه‌ای صحیح به اصلاح فکری و علمی آن‌ها پردازد؟ در پاسخ به این سؤال مهم و سرنوشت ساز، نگارنده کوشش نموده با بررسی کتب مقدس و آسمانی تورات و انجیل و قرآن و سیره تاریخی پیامبرگرمی اسلام و آرای فقها و متکلمان، برخی از ابهامات را از پیرامون این حقیقت بزداید.

در این نوشته درصددیم که بگوییم پیامبران بزرگ الهی کوشیده‌اند بشر را در سایه توحید کلمه به وحدت و همدلی و تعاون برسانند، نه تفرقه و جنگ و درگیری.

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ... (مائده/۴)

از طرف دیگر، مطالب ذکر شده در مورد اصل همزیستی مسالمت آمیز و دیدگاه ادیان در زمینه حقوق بشر، با مسئله جهاد تنافی ندارد، زیرا جهاد مشروع در اسلام همان اصل دفاع و دخالت بشردوستانه‌ای است که نه تنها در عالم انسانیت، بلکه در میان همه جانداران پذیرفته شده‌ترین مسئله در تلاش برای بقاست و به تعبیر قرآن کریم:

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حج/۴۲)

اگر نبود اینکه خداوند تهاجم بعضی از انسان‌ها را به وسیله بعضی دیگر دفع می‌نماید هر آینه صومعه‌ها و بیعه‌ها و نمازخانه‌ها و مساجد که در آن نام خداوند فراوان برده

می‌شود ویران می‌شد و خداوند حتماً یاری خواهد داد کسانی را که او را یاری می‌دهند چه اینکه خداوند قادر و با عزت است.

واژه جنگ و جهاد

هر چند در فرهنگ اسلامی، در موارد زیادی واژه جهاد، به معنای جنگ و مبارزه با مخالفان به کار رفته و می‌توان گفت که جهاد به صورت وضع تعینی^۱ مرادف با قتال با دشمنان است، ولی از نظر لغوی، واژه جنگ با جهاد متفاوت است و در معنای اصطلاحی این دو واژه نیز تفاوت بسیاری وجود دارد.

واژه جنگ به معنای حرب و قتال، فاقد بار ارزشی است و شامل هر نوع درگیری و نزاع با هر هدف و مقصودی اعم از مادی یا معنوی، دنیوی و اخروی، مبتنی بر حس ناسیونالیستی با اهداف اقتصادی و... می‌شود، ولی جهاد به معنای کوشش و تلاش مقدس پیروان یک آئین در جهت تعمیم سعادت به دیگر ملل است. بنابراین جهاد پیکاری است که برای خشنودی خداوند در جهت تحقق اهداف الهی و انسانی، برای آزادی ملت‌ها از زیر بار ستم انجام می‌پذیرد. این معنا با مفهوم جنگ که به معنای مطلق درگیری است تفاوت بسیاری خواهد داشت و حداقل این است که مفهوم جهاد با مفهوم جنگ در اصطلاح حقوقدانان بین الملل متفاوت است چه اینکه جنگ در اصطلاح این دسته از حقوقدانان شامل هر درگیری و نزاعی است که بین دو یا چند دولت رخ می‌دهد (خواه در قالب دفاع یا تهاجم با اهداف انسانی یا غیر انسانی)، ولی جهاد در اصطلاح قرآن، تنها در مورد جنگی به کار می‌رود که به خاطر ارزش‌های انسانی در جهت رهایی ملل از یوغ استعمار و استثمار و دفع ستم تحقق می‌پذیرد.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... (اعراف/ ۱۵۷).

و به دیگر سخن، هر چند واژه قتال نیز در قرآن در مورد جهاد به کار رفته و در سوره نساء آیه ۷۵ می‌خوانیم:

وَ مَا لَكُمْ لَاتْقَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدِينَ الَّذِينَ

يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.

و چه شده است شما را که در راه خدا و مستضعفانی از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردم آن به ظلم گرائیده خارج ساز و از جانب خود یاور و ناصری برایمان قرار ده، پیکار نمی‌کنید!؟

روشن است که جهاد به مقتضای همین آیه عبارت از قتالی است که با هدف خشنودی خدا و نجات مستضعفان اعم از مردان و زنان و کودکانی تحقق می‌یابد که از خداوند یاری می‌طلبند تا آن‌ها را از ستم ستمگران و مردمی که به ظلم گرائیده‌اند، نجات دهد و از جانب خدا برای آن‌ها فرمانروایی عادل و یآوری نیکوکار قرار دهد.

البته در قرآن در موارد متعددی جهاد به معنای کوشش برای رسیدن به اهداف غیر صحیح نیز به کار رفته است، فی‌المثل در آیه ۸ از سوره عنکبوت می‌خوانیم:

وَوَضَّيْنَا لِلْإِنْسَانِ يُولَدِيَهُ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا... و نیز در سوره لقمان آیه ۱۵ همین معنا را مشاهده می‌کنیم که می‌فرماید:

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا.

ولی روشن است که در این موارد نادر، واژه جهاد به مفهوم لغوی آن، که همان مطلق تلاش است به کار رفته است. واژه جهاد در اکثر استعمال وضع تعینی به خود گرفته و در موارد دفاع مقدس مصطلح شده است و فقهاء و مفسران مسلمان نیز از جهاد همین معنا را اراده می‌کنند؛ هرچند که در تعیین مصادیق و اینکه جنگ با دشمنان در چه شرایطی مصداق دفاع مقدس خواهد بود اختلاف نظرهایی داشته‌اند. اما این واژه اکنون در معنای فوق‌الذکر، حقیقتی شرعی یافته و در قرآن کریم و احادیث نبوی و سخنان علی (ع) و دیگر امامان معصوم از اهل بیت و جز آن‌ها نیز همین معنا فراوان به کار رفته و قهراً در همین معنا وضع تعینی به خود گرفته که با مفهوم جنگ و قتال فاصله دارد و این خود حقیقتی است که می‌تواند ما را در فهم آیات و روایات وارده در باب جهاد یاری دهد.

آراء و نظرات دانشمندان پیرامون جنگ

با همه تجربه‌های تلخ افراد و ملل از جنگ‌های خانمانسوز در گذشته و مصیبت‌های جبران‌ناپذیری که از این ناحیه متوجه ملت‌ها گردیده است، بسیاری از دانشمندان جنگ را یک ضرورت در جامعه تلقی و آن را راهی طبیعی در جهت گزینش اصلح و سیر تکاملی بشر و بلکه همه موجودات زنده معرفی می‌کنند و بالطبع در مواردی نیز آن را ستوده‌اند.

تفکر اسلامی در قرآن و سنت، واژه جنگ را بدون بار ارزشی و بلکه با بار منفی و ضد ارزش معرفی کرده و جنگ را جز در قالب دفاع آن‌هم به عنوان آخرین راه حل در مقابل کسانی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند مشکل خود را با دیگران به صورت منطقی حل نمایند، مجاز ندانسته و مقصود از واژه‌های جهاد و نزاع و قتال و حرب و... که در قرآن کریم به کار رفته، جز این نمی‌باشد. در حالی که از زمان آفرینش بشر تا قرن حاضر، دانشمندان زیادی جنگ را حق طبیعی ملت‌ها تلقی نموده، و حتی کار کسانی را که به داعیه تسلط و بهره‌وری از ملل مغلوب وارد جنگ شده‌اند مشروع و منطقی دانسته‌اند.

این نوع گرایش از سوفسطائیان یونان تا ارسطو و افلاطون و در تفکر رومیان و آنارشئیستها، فاشیست‌ها و در میان مارکسیست‌ها و داروینیست‌ها همیشه مطرح بوده و احياناً در قالب تفکر فلسفی از جنگ و ضرورت وجودی آن دفاع کرده‌اند.

فیلسوف بزرگ یونان، ارسطو، در کتاب سیاست می‌گوید:

باید ببینیم که آیا در طبیعت کسانی هستند که بردگی برایشان سودمند باشد؟ و یا بندگی اصلاً بر خلاف طبیعت است؟ یافتن پاسخ چه از دیدگاه فلسفه و چه از راه تجربه کار دشواری نیست. فرمان دادن از یک سو و فرمان بردن از سوی دیگر نه تنها ضرر ندارد بلکه سودمند است. برخی از زندگان از همان لحظه زادن برای فرمانروایی و یا فرمانبرداری نامزد شده‌اند. از اینجاست که فن جنگ به نحوی فن به دست آوردن مال به شیوه طبیعی است؛ آن‌چنان فتی که باید نه فقط بر ضد جانوران درنده بلکه بر ضد مردمی

که به حکم طبیعت برای فرمانبرداری زاده شده‌اند، ولی از تسلیم به این حکم سرباز می‌زنند، به کار رود. این‌گونه جنگ طبعاً رواست (ارسطو، ص ۲۰).

گفتار افلاطون نیز پیش از ارسطو چنین است:

آیا به نظر تو منطقی است که بگوییم مردم یونان با یکدیگر روابط خویشاوندی دارند و حال آنکه بین آن‌ها واقوام غیر متمدن اختلاف نژاد و خون وجود دارد؟ گفت: آری درست است، گفتم: پس آنگاه که یک طرف محاصمه مردم یونان و طرف دیگر اقوام غیر متمدن باشد، باید گفت بین آن‌ها جنگ در گرفته است. زیرا از آنجا که این‌ها دشمن طبیعی یکدیگرند اختلافی که بین آن‌ها بروز کند، همانا جنگ است. (افلاطون، ص ۳۰۹).

و «هراکلیتوس» می‌گفت:

جنگ پدر همه چیز است و بذر ترقی را خلق می‌کند؛ و نتیجه می‌گرفت که جنگ عصاره تمدن است (جعفری تبریزی، ص ۳۲۲).

این نظریه از جامعه یونان به جامعه روم منتقل شد و اینان نیز جنگ را پدیده‌ای طبیعی و معلول اراده خدایان و بالطبع اجتناب‌ناپذیر و شاید هم مقدس تلقی کردند. دکتر «وهبه الزحیلی» در کتاب خود پس از گزارش مفصلی درباره جنگ‌های خانمانسوز یونان و... می‌نویسد:

رومیان جنگ را آن‌گونه مهم و ارزشمند می‌دانستند که خدایی به نام «مارس» به عنوان سمبل جنگ در نظر گرفتند. چنان‌که یونانیان خدای جنگ را «زئوس» و مصریان قدیم نیز جنگ را تقدس نموده و خدایی به نام «حورس» پسر خدای «اوزوریس» برای جنگ قائل شدند (وهبه الزحیلی، ص ۴۳).

دیگر جوامع بشری اعم از الهی و غیر الهی تا عصر حاضر، جنگ را حق طبیعی خود تلقی نموده و کشورگشایی و سلطه بر سرنوشت دیگر ملل را برای قدرت‌های حاکم بزرگ‌ترین امتیاز محسوب داشته‌اند.

جامعه عرب پیش از اسلام نیز با همین دیدگاه جنگ را تمجید نموده، لذا ملاحظه

می‌کنیم که به بهانه‌های واهی قبائل عرب به‌جان یکدیگر می‌افتادند و احياناً تا سرحد نابودی قبیله خود و بلکه سایر قبائل پیش می‌رفتند. از جنگ‌های معروف جامعه عرب پیش از اسلام می‌توان از جنگ «احس» و «غبراء» نام برد که بین قبیله «عیس» و «ذبیان» رخ داد. جنگ‌های فجار که پیش از بعثت پیامبر (ص) در مکه بین دو قبیله «هوازن» و «کثانه» رخ داد نمونه دیگر آن است. خلاصه اینکه مردم عرب نیز در عصر جاهلیت، خونریزی و پیروزی بر دشمن را افتخار می‌دانستند و جنگ را نیز مدح می‌کردند (همان، ص ۵۴).

نظریه تقدس جنگ و افتخار آفرینی آن، در جامعه اروپا به تدریج بعد فلسفی و علمی به خود گرفت و به‌ویژه پس از فرضیه داروین در مورد اصل تنازع بقاء دانشمندان بسیاری این اصل را عامل حرکت در جوامع بشری و بلکه در تکامل همه موجودات زنده دانسته و بالطبع از آن تمجید نمودند. هگل مبتکر اصل و قاعده تحولات طبیعی «تزوآنتی‌تر و سنتز» می‌گفت:

جنگ سرنوشت عالم را تعیین می‌کند. (درآمدی بر حقوق اسلام، ص ۲۵۶).

کائوتانو موسکا یکی از دانشمندان فاشیسم معتقد بود:

منافع مادی‌انگیزه اساس نوع بشر است و تاریخ بشر چیزی جز ارضای تمایلات و نیازهای فاتحان از دسترنج ملل تحت سلطه نیست. همیشه یک طبقه حاکم مرکب از معدودی اقلیت بر اکثریت حکومت می‌کنند. این طبقه ممتاز نیز ثابت نمی‌ماند و تاریخ چیزی جز تعیین طبقه ممتاز نیست. (همان، ص ۲۵۶).

شایان ذکر است که در گفتار «موسکا» صریحاً به اصل تنازع بقاء در فرضیه داروین اشاره شده، چنان‌که نظریه مارکسیسم نیز در اصول دیالکتیک و به‌ویژه اصل تضاد از همین فرضیه نتیجه شده است. چه اینکه داروین از نظر استقراء علمی در تکامل موجودات زنده مدعی شد که این تکامل در طول تاریخ در قالب تنازع بقاء شکل گرفته و موجودات ضعیف همیشه نابود شده و جای خود را به موجودات قوی‌تر داده‌اند و این حرکت همواره ادامه داشته و خواهد داشت و به حقیقت در قالب اصل تنازع بقاء

گزینش طبیعی انجام می‌پذیرد و در سایه همین اصل، موجودات زنده مسیر تکامل تدریجی خود را طی کرده و موجودات ضعیف نابود شده و موجودات قوی‌تر جای آن‌ها را گرفته‌اند. رویه، حقوقدان معروف فرانسوی، در این زمینه می‌نویسد:

با مطالعات داروین دربارهٔ موجودات مختلف طبیعت برای وی و دیگران این نتیجه حاصل شد که بقاء هر نوع، مدیون موفقیت آن نوع در تنازع بقاء می‌باشد. (همان، ص ۹۵).

نتیجه اینکه اصل تقدس جنگ و طبیعی بودن حق حاکمیت نسل برتر بر دیگر گروه‌ها در پی نظریهٔ هگل در قالب قاعدهٔ تحول طبیعی «تر و آنتی‌تر و سنتز» و اصول دیالکتیک در نظریهٔ مارکس و... آن‌چنان در جامعهٔ اروپای قرن بیستم جدی مطرح شد که جنگ‌افروزانمانند هیتلر نیز مشروعیت و قانونی بودن کار خود را در جنگ‌های جهانی اول و دوم از همین طریق به اثبات رساندند.^۲

هیتلر در یکی از سخنرانی‌های دوران جوانی خود می‌گوید:

به‌وسیلهٔ تنازع بقاء طبقهٔ شایسته همواره تجدید خواهد شد. قانون انتخاب طبیعی این تنازع مستمر را توجیه می‌کند. مسیحیت قیامی است علیه قانون طبیعت و خود طبیعت، مسیحیت در نهایت امر چیزی نیست جز فرهنگ شکست بشریت (سروش، ص ۳۱).

و نیز هیتلر معتقد بود:

اگر به قانون طبیعت احترام نگذاریم و ارادهٔ خود را به‌حکم قوی‌تر بودن به دیگران تحمیل نکنیم، روزی خواهد رسید که حیوانات وحشی ما را دوباره خواهند درید و آنگاه حشرات نیز حیوانات را خواهند خورد و چیزی بر زمین نخواهد ماند مگر میکروب‌ها (همان، ص ۳۰)

اوج گرفتن مکتب دیالکتیک پس از هگل و مارکس و عمومیت یافتن این منطق امروزه این مسئله را به صورت یکی از اجزای اطلاعات عمومی درآورده است و کمتر کسی را می‌توان یافت که آشنایی اندکی با کتاب و فلسفه داشته باشد، اما از این مقوله چیزی نداند. می‌گویند تضاد و کشمکش فکری بین گروه‌های مختلف در طی تاریخ

همواره عامل کشف‌ها و ابتکارات نوین بوده است. بشر برای رفع گرسنگی و حفاظت خود از سرما و گرما و به تعبیر دیگر، وقتی در تضاد بین هجوم خطرات ناشی از طبیعت و حب بقاء نفس قرار می‌گیرد، دست به ابتکار و اختراع می‌زند. بدن در تضاد با میکروب یا جسمی خارجی پادزهر می‌سازد؛ عضلات وقتی با وزنه‌ای سنگین درگیر می‌شوند، قوی‌تر و پیچیده‌تر می‌گردند. اجتماعات بشری بسیاری از پیشرفت‌های خود را مدیون تضادند و اوج اختلاف‌نظرها همیشه نوید ظهور مرحله‌ی نوینی را می‌دهد. به‌طور خلاصه طبیعت و تاریخ (و اجتماع همچون بخشی از آن) راه خود را از میان تضادها باز می‌کنند و به تعبیر دیگر طبیعت روندی جدالی یا سیری دیالکتیک دارد و راهش از میان همین نزاع‌ها می‌گذرد. (همان، ص ۳۴).

با توجه به موارد مذکور پی می‌بریم که موضع ملل و اقوام مختلف چه در دوران باستان و چه در دوران جدید، برخاسته از عقاید و افکار این ملت‌ها بوده است و ادیان و مذاهب الهی نیز که در قالب یهودیت و مسیحیت و زردشتیت و غیر آن، که هم‌اکنون در بخش وسیعی از جهان مطرح است، به‌خاطر عدم تأکید گسترده بر لزوم صلح‌جویی و انسان‌دوستی و یا به‌خاطر تحریفات ناشی از اراده‌ی قدرت‌ها و عادات مزمن مردم بر جنگ‌جویی و پرخاشگری، نتوانسته است بشر را به صلح و آرامش لازم برساند. تنها آئینی که در قالب جهانی هم بر صلح و انسان‌دوستی تأکید لازم را داشته و هم به لطف ویژه‌ی الهی، کتاب آسمانی این شریعت دچار تحریف نگردیده است، آئین حیات بخش اسلام است و همین شریعت الهی است که به تدریج توانسته پیروان خود و دیگر ملل را برای همزیستی مسالمت‌آمیز و فرار از جنگ آماده سازد.^۳ نظر به اهمیت هرچه بیشتر پدیده صلح در جهان و برای اثبات ادعای فوق، ترجیح می‌دهیم که در آغاز به بیان موضع ادیان الهی و غیرالهی در مسئله جنگ و جهاد و میزان هماهنگی یا ناهماهنگی آن‌ها با صلح داخلی و بین‌المللی بپردازیم سپس به اسلام و نقش جهانی آن نسبت به پدیده صلح و امکان زندگی مسالمت‌آمیز انسان‌ها در کنار یکدیگر توأم با آرامش و سعادت و سلامت در سایه رهنمودهای این آئین الهی خواهیم پرداخت.

جنگ و جهاد از دیدگاه یهود

قدیمی‌ترین مکتب الهی موجود که افکار و عقاید پیروان و متون دینی آن در دسترس محققان و تحلیلگران قرار دارد، آئین یهود است. این مکتب که از دوران بعثت حضرت موسی (ع) تاکنون بیش از سه هزار و پانصد سال قدمت دارد، در مسئله جنگ و جهاد موضعی حاد و خشن ارائه داده که متأسفانه آگاهانه یا ناآگاهانه در میان دیگر ملل و به ویژه ملت‌های مسیحی و مسلمان نقش مهمی داشته است. گو اینکه خود نیز در مواردی به صورت طبیعی متأثر از دیگر ملل بوده است.

عامل اصلی در این خشونت‌طلبی آن است که ملت یهود، آئین تورات را اولین و تنها آئین الهی دانسته و جز آن را به رسمیت نمی‌شناسد و از طرف دیگر، آن را منحصر به خودشان می‌دانند و نیز خود را ملت برگزیده خدا و مورد عنایت ویژه حق متعال و دیگر ملل را فاقد همه این افتخارات معرفی می‌کنند. همین بینش غلط موجب شده که هیچ‌گاه یهودیان سرسازگاری با دیگر ملل نداشته باشند و جز به هنگام ضرورت برای دیگران حقوقی را لازم‌المراعات ندانسته و در جنگ و پیکار نیز خشن‌ترین برخوردها را در صورت پیروزی با آنان داشته‌اند. در حقیقت دیگر ملل را فاقد اعتبار دینی و آنان را منکر تورات، کافر و فاقد حقوق انسانی می‌دانند.

بنابراین یهودیان در جنگ و جهاد با ملت‌های همجوار خود که ادعای مالکیت بر اراضی آن‌ها را داشته‌اند به گونه‌ای خشن‌تر از دیگر ملل برخورد کرده‌اند و آن‌ها را محکوم به فنا می‌دانسته‌اند، ولی با دیگر ملل که درگیری مکتبی نداشته و تنها به هنگام قدرت، توسعه قلمرو خود را مانند همگان مطلوب دانسته‌اند، معمولاً روش ملایم‌تری در پیش گرفته و در صورتی که آنان تسلیم می‌شدند و حاضر به پرداخت جزیه بودند از کشتن آنان صرف‌نظر می‌کردند.

از این جهت است که ملاحظه می‌کنیم در متن تورات برخورد با اقوام فلسطینی به عنوان و وظیفه یهودیان با خشونت‌بارترین روش توصیه شده است، فی‌المثل در کتاب سموئیل نبی باب ۱۵ آمده است:

پس هم اکنون به سرزمین عمالیک برو و هر آنچه متعلق به اوست نابود ساز و به هیچ فردی ترحم مکن، بلکه همه را بکش چه مرد و چه زن و کودک شیرخوار و گاو و شتر و الاغ را... (سفر خروج، باب ۲۳).

عجیب تر اینکه در باب ۱۳۱ از سفر اعداد آمده است: بنی اسرائیل در جنگ با عشیره «مدیا» همه مردان را همراه با پنج پادشاه مدیانی به قتل رسانیدند و همه زنان و کودکان و بهائم و مواشی آنان را به غنیمت گرفتند و آنها را نزد موسی (ع) آوردند. موسی (ع) از فرماندهان سپاه در غضب شد و به آنها دستور داد که همه کودکان پسر و زنان شوهر دیده را نیز بکشید و تنها کودکان دختر که ازدواج نکرده اند را برای خود نگاه دارید و تعداد این دختران ۳۲ هزار گزارش شده است.

این عبارات از کتاب تورات، گرچه نمی تواند بیانگر موضع پیامبر بزرگ خدا، حضرت موسی (ع) باشد و بی تردید از بخش هایی است که در اثر تحریف پدید آمده، ولی بی شک بیانگر تفکر بنی اسرائیل بوده و موضع خشونت آمیز آنان نسبت به مردم منطقه را از دیرباز بیان می دارد.

منابع اصیل این مکتب گویای آن است که یهودیان دیگر ملل را اهل نجات ندانسته و برای آنان حقوقی قائل نبوده اند و قرآن کریم نیز در مواردی از همین گرایش شوم حکایت دارد و یهودیان را گروهی جنگ افروز و مسیحیان را صلح طلب معرفی کرده است. برای نمونه در سوره آل عمران آیه ۷۵ می خوانیم:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَأِيُودِيهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ بِإِثْمِهِمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَثْمِينِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

گروهی از اهل کتاب به گونه ای امانت دارند که اگر قطاری به آنان امانت دهی بدون کم و کاستی به تو باز می گردانند، ولی گروهی دیگر چنانند که اگر دیناری به آنها امانت دهی صاحب آن نخواهی بود جز تا هنگامی که حضور فیزیکی در مورد مالت داشته باشی و این خیانت در امانت معلول اندیشه غلطی است که آنها به غلط آن را باور داشته اند و

می‌گویند امی‌ها و افراد غیر همکیش ما را برما حقی نیست و این دروغی است که به خداوند نسبت داده و خود نیز به دروغ بودن آن آگاهند.

در این آیه شریفه که مقصود از گروه اول مسیحیان و گروه دوم یهودیان است، به نکته مهمی اشاره شده و آن تقسیم‌بندی خاصی است که یهودیان از دیرباز داشته و خود را به عنوان قوم برگزیده، از دیگر ملل جدا دانسته و سایر ملل را به عنوان ملت غیر یهود لقب امین داده و به حکم آنکه خود را دوست خدا و دیگران را دشمن شریعت حق دانسته‌اند هیچ‌گونه حقوقی برای آنان قائل نبوده و به همین جهت حتی مسئله احترام امانت را که همه ملل بت پرست نیز بدان پای‌بند بوده و هستند در مورد غیر یهود لازم‌المراعات ندانسته‌اند. (فاضل، ص ۷۶)

واژه قنطار از واژه‌های دخیل قرآن است که از فرهنگ رومی گرفته شده، اصل آن همان واژه کنتاریوس است که با واژه سنچری century به معنای قرن و سانت و سنت که یکصدم متر و یکصدم دلار است هم ریشه بوده و معادل تالان در فرهنگ فارسی است که تقریباً معادل یکصد کیلو طلاست (جفری، ذیل مدخل قنطار).

پرواضح است که موضعگیری قرآن در این آیه حاد بوده و بالاترین محکومیت را برای صاحبان این اندیشه ابراز داشته است، چه اینکه قرآن کریم در حقیقت می‌خواهد بگوید ملتی که به خود اجازه خیانت در امانت را می‌دهد نسبت به اصول انسانی دیگر نیز به طریق اولی قابل اعتماد نیست. و اما جمله پایانی آیه فوق که می‌فرماید: وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، ناظر به شناختی است که قرآن کریم از شریعت اصیل تورات بدان گونه که پیامبر اولوالعزم خداوند موسی علیه‌السلام مروج آن بوده است، دارد چه اینکه در شریعت موسی (ع) انسان بماهو، به عنوان برترین موجود معرفی شده و ظلم به هر فرد و نابودی او را بزرگ‌ترین گناه و خیانت به شمار آورده است.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...^۴

این مطلب که در قرآن کریم، به مناسبت نزاع و درگیری دو پسر آدم، هابیل و قابیل و کشته شدن هابیل آمده و مبین آن است که کشته شدن هابیل به معنای کشته شدن همه انسان‌هایی بود که می‌توانست از نسل او به دنیا بیایند و زندگی نمایند، که با قتل او این راه بسته شد پس هر فردی که فردی را به قتل می‌رساند پاسخگوی همه جان‌هایی است که از نسل او امکان تولد داشتند و به همین جهت در آیه فوق کشته شدن یک انسان به معنای کشته شدن همه مردم آمده و احیای او نیز به معنای احیای همه مردم در نظر گرفته شده است. این موضعگیری قرآن ضمن آنکه بینش و نظریه فوق‌العاده مهم اسلام را در مورد انسان می‌رساند حاکی از اعتراض عمیق نسبت به یهودیان است، که با وجود این همه آیات روشن که در تورات آمده آنان عملاً برای غیر بنی اسرائیل حرمتی قائل نبوده و در هر مناسبت ممکن دست به خیانت و جنگ افروزی می‌زنند؟

كَلَّمَا أَوْ قَدُوا نَارًا أَطْفَاها الله ... (مائده / ۶۴).

هر زمان که آتش جنگ را برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت....

بنابراین با وجود اینکه تورات کشته شدن یک انسان را مانند کشته شدن همه عالم بشر و احیای او را مانند احیای همه انسان‌ها می‌داند و بر این معنا تأکید دارد که جان یک فرد، مادام که امنیت دیگران را به خطر نیندازد یا مرتکب قتلی نشود محترم است و تنها عامل مجوز قتل یک انسان ارتکاب قتل یا سلب امنیت از دیگران است، دیگر معنا ندارد که جمله «لیس علینا فی الامیین سبیل» از جانب یهودیان مطرح گردد.

تورات می‌گوید: همسایه (همنوع) خودت را دوست بدار همان‌گونه که خودت را دوست می‌داری. یکی از دانشمندان یهود در پایان نماز این‌گونه دعا می‌کرد: ای خدای من و خدای اجداد من میل و رضای تو به آن تعلق گیرد که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود و کینه و عداوتی علیه دیگری بر دل ما نگذرد و کینه و حسادت علیه ما در دل هیچ انسانی نگذرد و نسبت به هیچ کس نیز حسادت بدل ما راه نیابد. (تورات، سفر لاویان باب ۱۹ آیه ۱۷)

ولی با همه صراحت تورات در مورد حقوق انسان، به خاطر عبارات دیگری که با

عبارات فوق متناقض می‌نماید، در طی تاریخ، یهودیان به تنگ‌نظری دینی و عدم تحمل دیگران معروف شده‌اند، فی‌المثل در سفر تثبیه باب ۳۳ آمده است که تورات بر همه ملت‌ها عرضه شده و تنها یهودیان حاضر به پذیرش آن شدند. اولین بار به فرزندان عیسو پیشنهاد شد و آنان به خاطر اینکه جدشان عیسو خونریز بود نپذیرفتند و قوم لوط نیز به خاطر اینکه زنا در شریعت یهود حرام بود حاضر به پذیرش تورات شدند. فرض بر این است که اگر انسان تورات را نیاموزد و رضایت پدر آسمانی را فراهم نیاورد مانند موجودات پایینی [حیوانات] از دنیا خواهد رفت هر چند همان‌گونه که گفته‌اند مثل آدمیان می‌میرد (راب، ص ۸۶).

آشکار است که برداشت غلط از عبارات فوق می‌توانسته همه موضوعاتی را که در مورد کرامت انسان و خلقت الهی او و... که در تورات آمده تخصیص بزند و همه موضوعگیری‌های مثبت را در مورد همکیشان و بلکه هم نژادان منحصر نموده و دیگر ملل را فاقد خوبی و خیر و مستحق هرگونه ستم و تندروی معرفی نمایند. ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون (آل عمران / ۷۵).

جنگ و جهاد در تفکر مسیحیان

آئین مسیح (ع) بی‌شک برخاسته از آئین موسی (ع) است و در حقیقت می‌توان آن را انقلابی در شریعت یهود به شمار آورد، زیرا به تصریح انجیل، عیسی (ع) خود را مأمور نجات بنی اسرائیل می‌دانست و کتاب شریعت خود را نیز تورات معرفی کرد.

در انجیل متی فصل هشتم آیه ۱۸ از بیان مسیح (ع) می‌خوانیم:

گمان نکنید که من آمده‌ام که از هم بیاشم و برطرف کنم ناموس یا شریعت پیامبران را، نیامده‌ام از برای از هم پاشیدن، بلکه آمده‌ام برای آنکه کامل کنم ناموس را. حق می‌گویم به شما، به درستی که آسمان و زمین برطرف می‌شوند و متغیر می‌گردند و یک نقطه و یک خط برطرف نمی‌شود از ناموس تا واقع شود همه آن ...^۵

و در فصل هفتاد و ششم می خوانیم:

در این وقت سخن گفت یسوع با گروه مردم و شاگردان خود و گفت: بر کرسی موسی نشسته اند کاتبان و فریسیان و آنچه گفته اند به شما محافظت کنید و عمل کنید به آن و مانند عمل های ایشان مکنید به جهت آنکه ایشان می گویند و نمی کنند....

و در فصل چهل و ششم می خوانیم که مسیح (ع) در پاسخ زنی از غیر بنی اسرائیل که تقاضا کرد، تا دختر او را شفا دهد ساکت ماند. هنگامی که حواریان از او خواستند که حاجت آن زن را برآورد چه اینکه به دنبال آنها می آید، مسیح (ع) اظهار داشت که من فرستاده نشده ام جز به سوی گوسفندان گم شده اسرائیل و...

بنابراین موضع آئین مسیح در جنگ و جهاد در حقیقت چیزی غیر از موضع آئین موسی (ع) نخواهد بود و لذا اینان نیز برای انسان بپاهو انسان حقوقی قائل نبوده و قهراً همه جنگ های قدرت های مسیحی در دوران رومیان، معلول همان روبه و عقیده ای است که در تورات مطرح گردیده است. پیش از این به نمونه هایی از آیات تورات در این زمینه اشاره کردیم.

ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی می نویسد:

آنچه را که بت پرستان از آن می ترسیدند واقع شد، مسیحیان محبوب و مظلوم طرز صحبت خود را عوض کردند و به زودی دیده شد این سلطنت که آن را اخروی می خواندند تحت فرمان یک رئیس مادی و ظاهری به صورت شدیدترین سلطنت استبدادی درآمد (روسو، ص ۱۹۵).

الکساندر بوزار می نویسد:

دین مسیح که در آغاز خدمات فراوانی به عالم مسیحیت کرد، در دست پاپ ها به حقد و کینه نسبت به غیر مسیحیان (که برای آنها حقی قائل نبودند) مبدل شده بود. اینان جز گرویدن به دین مسیح یا نابود شدن، چاره ای نداشتند (ضیائی بیگدلی، ص ۱۳).

این موضع گیری معلول عقیده ای مشابه با یهودیان در مسیحیان بوده است، زیرا مسیحیان نیز مانند یهودیان معتقد به نظریه انحصاری دین بودند و شریعت و آئین نجات

بخش را در آئین مسیح منحصر کرده و جز پیروان و معتقدان به حضرت مسیح را اهل نجات نمی‌دانسته‌اند و به همین جهت برای ملت‌هایی که به پیامبری مسیح (ع) باور نداشته‌اند اعم از یهودی و غیر یهودی حاقی قائل نبوده‌اند. با این تفاوت که یهودیان آئین یهود را آئین ویژه بنی اسرائیل می‌دانند و قهراً برای نشر و گسترش آن در میان دیگر ملل تلاشی نمی‌کنند، لذا با ملت‌هایی که در سرزمین قدس حضور داشته و آنان را مزاحم خویش دانسته به صورت مستقیم و تا مرحله نابودی با آنان می‌جنگیده‌اند؛ ولی مسیحیان که به دنبال نشر مسیحیت و تحقق اصل «تبشیر» هستند، دیگر ملل را طرف جنگ با خود ندانسته و تنها در صورتی که حاضر به قبول مسیحیت نباشند محکوم به فنا و نابودی می‌دانند. به همین جهت در طول تاریخ مسیحیان نیز با یهودیان و غیر یهودیان جنگ‌های خانمانسوزی داشتند که نمونه‌ای از آن جنگ‌های صلیبی است که در آن نه تنها مسلمانان بلکه یهودیان زیادی نیز نابود گردیدند و متقابلاً یهودیان نیز در هر فرصت به نابودی مسیحیان حریص بوده‌اند. قرآن کریم در مواردی به این انحراف فکری و عقیدتی اشاره فرموده و آن را به شدت هر چه تمام‌تر محکوم نموده است که از جمله آیات اول سوره بروج را می‌توان نام برد. در این سوره می‌خوانیم:

قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُجُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. (آیات ۴ تا ۸).

مرگ بر صاحبان گودال‌های آتش بهنگامی که در کنار آتش نشسته و نسبت به شکنجه‌ای که بر مؤمنان می‌رفت نظاره‌گر بودند. در حالی که برای اینان جرمی که مجوز انتقام آن‌ها باشد سراغ نداشتند جز اینکه اینان به الله و پروردگار عزیز حمید ایمان آورده بودند.

در تفسیر این مجموعه آیات بسیاری از مفسران آن‌را ناظر به جریان پادشاهی ذونواس بر کشور یمن و خشونت اونسبت به مسیحیان نجران دانسته‌اند. با پادشاهی ذونواس که فردی یهودی بود قدرت یهودیان نسبت به مسیحیان افزون شد و لذا مسیحیان را به اسارت درآوردند و آن‌ها را که به عقیده یهودیان مرتد از آئین موسی

(ع) بودند به بازگشت به یهودیت و یا سوختن در آتش مخیر گردانیدند، ولی مسیحیان که قرآن نیز از ایشان به مؤمنان راسخ در ایمان یاد کرده حاضر به ترک آئین مسیح نشدند و سرانجام جمع زیادی از آنها در آتش سوختند. این خبر به قیصر روم رسید و قیصر برای نجات مسیحیان و سرکوب یهودیان از پادشاه حبشه که او نیز مسیحی بود کمک گرفت و نجاشی لشگری مرکب از فیل سواران و پیادگان برای دفاع از مسیحیان به یمن فرستاد و ابرهه که در قرآن در سوره فیل از او و یارانش به اصحاب فیل یاد شده، فرمانده همین سپاهی بوده است که برای سرکوب یهودیان به یمن آمد. و هم اوست که بعد از پیروزی بر یهودیان در صدد نشر مسیحیت در منطقه برآمد و سرانجام تصمیم به خرابی خانه، کعبه گرفت و در جریان حمله به کعبه، خود و سپاهیان با عجاز الهی نابود گردیدند. متقابلاً مسیحیان را می‌نگریم که در قرون وسطی منحرفان و مخالفان عقیدتی خویش را در آتش می‌سوزانیدند یا در سپاهچال‌ها شکنجه می‌داده‌اند. ویل دورانت می‌نویسد:

برخلاف آنچه مورخان پنداشته‌اند، دلخراش‌ترین فجایع انگیزسیون در سپاهچال‌ها صورت گرفته نه بر روی تل‌های آتش (دورانت، ص ۳۹۶).

اصولاً پس از مسیحی شدن کنستانتین، اولین قیصر مسیحی از رومیان، نابردباری دینی با دیگر ملل آغاز شد و یهودیان قلع و قمع شده و به ناچار به مناطق مختلف جهان از جمله جزیره العرب پراکنده شدند. در جنگ‌های صلیبی نیز تنها مسلمانان نبودند که مورد خشم مسیحیان قرار گرفتند، بلکه یهودیان در شرایط بدتری قرار داشتند. در اواسط جنگ‌های صلیبی یکی از رهبران دینی مسیحیت به لویی هفتم نوشت:

چه حاجت است که ما برای سرکوب دشمنان مسیحیت به ممالک دور برویم در حالی که یهودیان در میان ما راحتند و به عقاید ما می‌خندند. در سال ۱۴۵۱ پاپ نیکولای پنجم فرمان داد هر فرد مظنون به انجام آداب مذهبی یهود به محکمه انگیزسیون جلب شود و به این ترتیب سیصد هزار یهودی قتل‌عام شدند و بقیه از ایتالیا گریختند و از آنجا مجبور به مهاجرت به قلمرو امپراتوری عثمانی گردیدند. (عطیه، ص ۳۵).

قتل عام و خشونت در آئین یهود و مسیحیت نه تنها گریبانگیر ملل غیر مسیحی و یهودی می‌شد بلکه در موارد زیادی با مسیحیان و یهودیانی که با آنان مخالفت مذهبی داشته‌اند نیز می‌جنگیدند و کمترین ترحمی نسبت به آن‌ها نداشتند، برای نمونه جنگ‌های چند ده ساله اروپا بین دوفرقه کاتولیک و پروتستان قربانی‌های فراوانی گرفت. این دوفرقه مسیحی در فهم و برداشت از کتاب مقدس با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و سالیان متمادی یکدیگر را قتل عام کردند تا سرانجام کاتولیک‌ها حاضر شدند مکتب پروتستان را به رسمیت بشناسند.

هوگو گروسیوس، پدر حقوق بین الملل اروپایی در مقدمه کتاب جنگ و صلح می‌نویسد:

در زمان وی یعنی قرن شانزدهم، ملت‌های مسیحی اروپایی در جنگ‌های خود با یکدیگر به نحوی رفتار می‌کنند که حتی بربرها نیز از آن شرم دارند (حمیدالله، ص ۱۳۶).
پرواضح است رفتار چنین جمعی با مخالفان عقیدتی خود بدتر از این بوده، لذا یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:

مسئله دارای اهمیت و دامنه‌دار، طریقه رفتار با بیگانگان بوده است که فاتحین همواره با دشمنان هم کیش و هم قطار خود تا اندازه‌ای مدارا می‌کرده‌اند، اما در مورد بیگانگان چنین نبوده است. نژادکشی (در مورد عمالقه) و نجس محسوب کردن در خصوص عده‌ای دیگر از جزییات مذهبی محسوب می‌شده است و عده‌ای بر این عقیده بوده‌اند که پیمان شکنی گناه است ولی وفای به عهد در قبال کافران گناهی است بزرگ‌تر و این ندایی بود که در اثنای جنگ‌های صلیبی بگوش می‌رسید (همان، ص ۱۴۴).

این در حالی است که تعلیمات مسیح علیه‌السلام در انجیل کمترین تناسبی با این‌گونه قساوت‌ها و بی‌رحمی‌ها ندارد. فی‌المثل در انجیل متی فصل نهم می‌خوانیم:

شنیده‌اید که به پیشینیان شما گفته شده است که مکش کسی را زیرا کسی که بکشد دیگری را مستحق جزا دادن خواهد بود، و من به شما می‌گویم: هر که بر برادر خود خشمناک شود به تحقیق قرض‌دار او باشد در روز جزا ... شنیده‌اید که گفته‌اند چشم به عوض

چشم و دندان به عوض دندان. ولی من می گویم کسی که دست زند به طرف راست صورت تو پس بگردان برای او طرف دیگر را و کسی که خواهد دعوا کند و بگیرد جامه تو را پس بگذار برای او ردای خود را و کسی که خواهد به جبر تو را یک میل راه ببرد با او برو دو میل راه را و کسی که از تو چیزی طلبد به او بده و کسی که از تو قرصی خواهد رد مکن. شنیده‌اید که گفته شده است، دوست دار دوستدار دوست خود را و دشمن دار دشمن خود را ولی من می گویم دوست دارید دشمنان خود را و نیکی کنید به هر که دشمنی کند با شما...

با توجه به این مطالب پی می‌بریم که بین قول و فعل اینان تناقض است و برای توجیه این تناقض میرچا ایلپاده در دائرةالمعارف دین ذیل مسدخل ارتداد (Apostasy) اظهار می‌دارد که دادگاه‌های انگلیزیسیون و شدت عمل آنان درباره منحرکان عقیدتی معلول نفوذ معارف یهودیان در میان آنان بوده است.

جنگ و جهاد در تفکر زردشتیان

مسئله جنگ و جهاد در آئین زردشت در مقایسه با آئین مسیحیت و یهودیت خشونت بارتر مطرح شده است. در این مکتب، گذشته از اینکه موجودات را به خیر و شر تقسیم کرده و همه موجودات شر را معلول اهریمن می‌دانند و نابودی آنان را عبادت به شمار می‌آورند، انسان‌ها را نیز به انسان به دین و انسان بد دین تقسیم کرده و همه افراد غیر زردشتی را بد دین و پرستنده اهریمن می‌دانند. در نتیجه جنگ با اهریمن پرستان را جنگ با اهریمن و نابودی آنان را موجب خشنودی اهورامزدا می‌دانند و معتقدند که جنگ بین یزدان پرست و اهریمن پرست جز با نابودی اهریمن پرست پایان نخواهد یافت، زیرا جنگ بین یزدان و اهریمن تنها با نابودی اهریمن پایان پذیر است.

در متن کتاب اوستا بخش گاتها چنین می‌خوانیم:

منم زردشت که دشمن دروغ پرست و پناه نیرومند پیرو راستی خواهم بود... از تو می‌پرسم چگونه دروغ را به دست توانای راستی توانم سپرد تا آن را به دستور آئین تو

برافکند و به دروغ پرستان شکستی سترک دهد و برای آنها رنج و ستیز به بار آورد. از تو می‌پرسم آیا اکنون توانایی آن را داری که چون دو سپاه ناسازگار به هم رسند به دستیاری اردیبهشت مرا پناه دهی. ای مزدا از روی پیمانی که بدان استواری، به کدام از دو سپاه پیروزی خواهی بخشید؟ کیست در میان مردم که زردشت را از آمادگی خود برای گسترش آئین راستی خشنود کند که برازنده است؛ که پرآوازه و نامدار شود. اهورامزدا به او زندگی جاوید بخشد. بهمن هستی او را برافزاید، و ما او را دوست خوب دین راستین شناسیم. ای زردشت کیست آن پاک دینی در گسترش آئین بزرگ مغ دوست و یاور توست؟ این کی گستاخ است که در پایان کار از دین راستین پشتیبانی خواهد کرد (اوستا، ص ۶۴).

در بخش گاتها آمده است:

دروغ پرست آن بدنام تبهکار راهبران دین راستین را از پروردن چارپایان در روستا یا کشور باز می‌دارد. ای اهورامزدا خواستار کسی هستیم که دروغ پرست را از شهریاری بی بهره کند. آن کس از پیشوایان زندگی است که راه نیک را بیاراید و هموار کند (همان، ص ۷۱).

در بخش خرده اوستا چنین آمده است:

من آرزومندم که در پیکار با بدخواه زشت کینه‌توز بدانندیش بر هر بدگفتار بدکرداری چیره شوم و پیروز گردم. من خواستارم که در نیک اندیشی، نیک گفتاری، نیک کرداری کامیاب گردم و همه دشمنان و همه دیوسیرتان را نابود سازم تا به مزد نیک و نام نیک توانم رسید... (همان، ص ۳۵۰). من آرزومندم که برای یاری مردان پاک و چیرگی بر مردم بدکردار دیر زمانی زنده مانم و زندگی را به کامیابی به سر آورم (همان، منبع ۳۵۱).

واضح است که چنین بینش و تفکری در روابط اجتماعی جز به جنگ و نابودی دیگران نمی‌انديشد و برای نشر دعوت خود جنگ و جهاد را مقدس می‌شمارد. از اینجاست که در کتاب چنین گفت زردشت می‌خوانیم:

چنان کسی باید باشید که چشمانتان همواره دشمن جوی است و در نخستین نگاه برخی از شما نفرتی هست، باید دشمنانتان را بجوید و جنگ‌هایتان را برپا کنید، جنگی به خاطر اندیشه‌هایتان و اگر اندیشه‌هایتان از پای درآید درستی شما باید هنوز غریو پیروزی برکشد صلح را باید همچون افزار جنگ‌های تازه دوست بدارید و صلح کوتاه را از صلح دراز بیشتر، اندرزان نمی‌گوییم که کار کنید، (اندرزتان می‌گوییم) که جنگ آورید. اندرزان نمی‌گوییم که صلح کنید (اندرزتان می‌گوییم) که پیروز شوید کارتان جنگ باد و صلحتان پیروزی.

آدمی آنگاه می‌تواند خاموش ماند و فارغ نشیند که تیر و کمانش هست ورنه هرزه می‌دراید و می‌ستیزد صلحتان پیروزی باد. می‌گویید آرمان نیک است که حتی جنگ را مقدس می‌کند شما را می‌گوییم که جنگ نیک است که هر آرمان را مقدس می‌کند (نیچه، ص ۶۳).

شگفت‌تر آن است که شعار معروف در آئین زردشت، یعنی گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک در حقیقت با هیچ مرحله‌ای از خشونت‌های یاد شده تناسب ندارد، ولی تقسیم‌بندی انسان‌ها به انسان به دین و انسان بد دین و یا یزدان‌پرست و اهریمن‌پرست همراه با این اعتقاد که بددینان و اهریمن‌پرستان جز جهنم جایی نخواهند داشت، راهی را برای مراعات شعارهای انسان‌دوستانه باز نمی‌گذارد.^۶

در حالی که زردشت در بخش گانه‌های اوستا می‌گوید: من دین راستین مزدیسنا را باور دارم که جنگ را براندازد و نرم‌افزار را به گوشه‌ای نهد. شعار کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیک آنگاه تأثیر مثبت خواهد داشت که تفسیر صحیحی برای آن ارائه گردد وگرنه نتیجه همان خواهد شد که بعضی از کشیشان مسیحی می‌گفتند:

نقض عهد و پیمان هرچند گناه است ولی پایبندی به عهد و پیمان در مورد افراد کافر و اهریمن‌پرست گناهی است بزرگ‌تر از شکستن پیمان. (سلوک بین‌الملل دولت اسلامی، ص ۱۴۴)

خشونت و سخت‌گیری مغان در آئین زردشت نه تنها گریبانگیر بددینان یعنی

انسان‌های غیر زردشتی شده بود بلکه گریبانگیر همه موجوداتی بود که به اعتقاد آن‌ها مخلوق اهریمن بوده و یزدان در آفرینش آن‌ها دخالت نداشته است. آقای پوردادود در کتاب فرهنگ ایران باستان می‌نویسد:

در ایران باستان سئیزه‌ای با خرفستران داشتند و این به‌خاطر پاداش این جهانی نبود بلکه از دین خود فرمان داشتند که با خرفستران و همه چیزهای بد بجنگید. جهان پاک ایزدی را از آلاش اهریمن بزداید و گیتی نبردگاه سپاه اهورا و اهریمن یعنی سوزندگی خوب در برابر بد و زیبا در برابر زشت است. مردمان راست دین در پهنه کارزار به سپاه نیکی می‌پیوندند و بر لشکرگاه بد شکست آورند و این جهان را از آسیب و گزند نگاه دارند... و از آن آسیب‌هاست خرفستران که هردینداری باید برای خشنودی مزدا آن‌ها را نابود سازد (پوردادود، ص ۱۸۲).

در کتاب وندیداد که به اعتراف پروفیسور کریستن سن مجموعه‌ای از قوانین رسمی در ایران ساسانی بوده است می‌خوانیم کسی که در دوران عادت ماهیانه با همسرش هم بسترشود بایستی هزار گوسفند بکشد و تکه‌های آن به آتش بسوزاند و یک هزار دسته هیزم پاک درست یا زیده شده برای آتش نذر بیاورد و یک هزار مار بر شکم رونده و دوهزار مار دیگر بکشد و یک هزار وزغ نفس کش و دوهزار وزغ آبی، یک هزار مور دانه کش و دوهزار مور دیگر بکشد... (احمدی، ص ۲۴۶).

جنگ و جهاد در نگاه ادیان و مکاتب غیر الهی

شگفت اینکه ادیان غیر الهی با همه کمبودها و خرافات گسترده و عدم وجود فلسفه مقبول، از نظر درگیری‌های مسلحانه با دیگر ملل کمتر آلوده بودند. در تاریخ از جنگ‌های بین پیروان یهود و مسیحیت و زردشتیت و ... بسیار سخن به میان آمده، اما درباره پیروان ادیان غیر الهی گزارشی ارائه نشده است، به جز در مواردی که اینان نیز احياناً تحت تأثیر زردشتیت و ... قرار گرفته‌اند خشونت و تنفر کمتری از دیگر ملل مشاهده می‌شود.

فلسفه این بردباری و تحمل را نیز در مبانی عقیدتی و تفسیر آنان از جهان و انسان و رسالت انسان‌ها نسبت به خدمت به یکدیگر بایستی جستجو نمود. مشرکان و بت پرستان رسالتی برای خود در مقابل هدایت دیگران به کرنش و عبادت در برابر معبود و توتّم مورد نظر خود قائل نبودند، بلکه ترجیح می‌داده‌اند که آنان را از چنین گرایش بازدارند و به همین جهت در مواردی که فردی غیر همدین، در صدد شنیدن آیات کتاب مقدس آن‌ها بوده است با شدیدترین شکنجه و آزار با او روبه‌رو می‌شده‌اند.

آقای محمد منیر ادلبی در کتاب قتل المرتد... می‌نویسد که هندوهای بت پرست در گوش کسانی که جرئت کرده بودند به قرائت کتاب دینی آن‌ها گوش فرا دهند سرب گداخته می‌ریخته‌اند.

ژان ژاک روسو، دانشمند معروف فرانسوی می‌نویسد:

خواهید گفت چرا در عصر بت پرستی که هر دولت خدایان و دین مخصوص به خود داشت، جنگ‌های مذهبی رخ نمی‌داد؟ جواب می‌دهیم علت همین است که هر کشوری خدایی و حکومتی مخصوص داشت و خدایان را از تشکیلات سیاسی و قوانین خود جدا نمی‌دانستند بنابراین جنگ‌های سیاسی و مذهبی یکی بوده است مثل این بود که قلمرو خدایان به حدود کشورها محدود می‌شد و خدای یک ملت هیچ حقی بر دیگر ملل نداشت. به عبارت دیگر، خدایان بت پرستان حسود نبودند، حتی ملت یهود هم وقتی خدای خود را خدای اسرائیل می‌خواند همین مطلب را در نظر داشت. اگر خدایان کنعانی را باطل می‌دانست برای آن بود که ملت کنعان را ملتی نفرین شده و محکوم به زوال می‌شمرد (روسو، ص ۱۹۲).

آری مشرکان هر کدام توتّمی مخصوص داشتند و خود را موظف به کرنش در برابر آن می‌دانستند و نسبت به عبادت و عدم عبادت دیگران حساسیت نداشتند، بلکه ترجیح می‌دادند خود به صورت الحُصاری از برکات و عنایات و یزّه خدای خود بهره‌مند گردند و شاید بهره‌مندی دیگران را عامل محرومیت نسبی خود به شمار می‌آورده‌اند. نویسندگان بسیار دیگری نیز از این بردباری عقیدتی مشرکان خبر داده‌اند.

در کتاب خطای نامه می‌خوانیم:

خاقان چین پیرو آئین شکمونی است. گویند شکمون پیامبر بوده و پس از او دین او را تغییر داده‌اند. گروهی بت پرست و گروهی خورشیدپرست و ماه پرست و گوساله پرست و ... شده‌اند ... هر کس به هر دینی که هست دیگران را دشمن ندارد و با ایشان عداوت نکند و بالخصوص از میان همهٔ دین‌ها مسلمانی را پسندند و هر که خواهد به آئین محمدی درآید دیگران او را منع نکنند بلکه پسندند و رغبت کنند. (خطائی، ص ۵).

جوهر لعل نهر و می‌نویسد:

اسلام خیلی زودتر از مسیحیت به چین راه یافت. خاقان چین نمایندگان هر دو مذهب را با ادب و احترام پذیرفت و به سخن آن‌ها گوش داد و به هر دو مذهب علاقه نشان داد و به هر دو با کمال بی طرفی رفتار کرد، به عرب‌ها اجازه داد در شهر کانتون مسجدی بسازند که هنوز پابرجاست و این مسجد که بیش از هزار و سیصد سال سابقهٔ تاریخی دارد از قدیمی‌ترین مساجد جهان است. (لعل نهر و، ص ۲۳۹).

آقای پیرنیا می‌نویسد که چنگیزیان با دین کسی کار نداشتند به مردم آزادی مذهب دادند و به همین جهت مسلمانان کاشغر مقدم آن‌ها را با شادی تمام پذیرفتند. آری به حقیقت عامل جنگ‌های خانمانسوز در تاریخ کهن بشر یکی از دو عامل اصلی بوده است: برتری جویی نژادی و نظریهٔ انحصاری دین و اعتقاد به انحراف دیگران این دو عامل هیچ یک در میان مردم بت پرست معمولاً وجود نداشته است و به همین علت جز در شرایطی که دیگران در صدد تصاحب قلمرو آنان برمی‌آمده‌اند آنان با کسی جنگ نداشته و معمولاً جنگ آن‌ها دفاعی بوده است. البته بندرت در مواردی به خاطر تأثیرپذیری از دیگران نوعی نفرت از زندگی با دیگر ملل و یا ظلم و تعدی به پیروان مکتب‌هایی که مورد قبول آن‌ها نبوده یعنی غیرهمکشان خودشان گزارشاتی شده است. به عنوان نمونه، مؤلف دبستان المذاهب دربارهٔ برخی از هندویان می‌نویسد:

مدار این فرقهٔ زردشت آسا، مانند حکما بر رمز و اشارت است. از این طایفه، نگارنده «سری منی رام» را در لاهور دیده که از مسلمانان غذا پذیرفتی و با بیگانه کیشان صحبت

نداشتی و می‌گفتند یکی از امرای مسلمان سه «لک» رویه به او داد و وی قبول نکرد... (کیخسرو اسفندیار، ص ۱۳۶).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود مؤلف این کتاب مدعی است که این موضع‌گیری هندوها به علت تأثیرپذیری از آئین زردشت بوده است و نویسنده دیگری گزارشی داده است که بسیاری از هندوها از نظر تفکر اجتماعی همانند افلاطون در کتاب جمهوری و سیره عملی ایرانیان در دوران هخامنشی و ساسانی می‌اندیشیده‌اند و به همین جهت نظام طبقاتی بسیار خشن و قساوت‌باری بر آنان حکمفرما بوده است که هنوز هم به قوت خود باقی است و مورد تأیید قانون مدنی... نیز می‌باشد. توده مردم و طبقه‌ای جز تحمل کارهای سخت و پرداخت مالیات برای رجال دولت، وظیفه دیگری نداشته و از دخالت در امور سیاسی و اجرایی کشور محروم بوده‌اند.

در تمدن برهمنی هند، قانون منو شاستر حکمفرما بود... و این قانون مردم هند را به چهار دسته تقسیم می‌کرد.

۱) طبقه «براهمه» یعنی علمای دینی و کاهنان؛ ۲) طبقه «کشتی» (کهنتر، سپاهی) ۳) طبقه «ویش» یعنی: کشاورزان و بازرگانان و اصناف ۴) طبقه «چودر» یعنی طبقه کارگر و طبقه خدمتگذار که هنوز به نام نجس‌ها معروف هستند. قانون منو امتیازات و حقوقی به طبقه براهمه می‌بخشد که به موجب آن در صف خدایان قرار می‌گیرند و پادشاه حتی در شدیدترین موارد احتیاج حق ندارد از براهمه چیزی به عنوان مالیات بگیرد. ولی نجس‌ها به نصی قانون از بهائم پست‌تر و از سگ خوارترند... و کفاره قتل سگ و قورباغه و کلاغ و جغد، با کفاره مردی از نجس‌ها برابر است. جمعیت چودرها در هند حدود ۶۰ میلیون است که تا این اواخر به آن‌ها کمتر به عنوان بشر توجه می‌شد. (الهامی، ص ۸۰).

ولی همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این موضع‌گیری یک موضع‌گیری داخلی بوده و ربطی به جنگ و جدال با دیگر ملل نداشته است، گذشته از اینکه این انحراف نیز در اثر تأثیری پذیرفته از تمدن ایران و یونان در میان آنان به وجود آمده است و ربطی به عقاید و دیدگاه انسانی خود آنان نداشته است. مشرکان در سراسر هند و چین و بلکه بت‌پرستان

در سراسر جهان هنوز حالت تضاد دینی با دیگر ملل را نداشته، بلکه به حکم اندیشه دینی، خود را موظف به اقدام در برابر همگان و بلکه دفاع از مردم مورد تجاوز می‌دانند.

دکتر احمد شلبی می‌نویسد:

احترام به حیات دیگران چه در مورد انسان و چه در مورد حیوان از مهم‌ترین اصول تفکر دینی بودائیان است؛ بنابراین یک بودائی حق ندارد به عبث حیواناتی را بکشد و یا آن‌را برای خوردن به قتل برساند، بلکه وظیفه دارد که نسبت به همه جانداران مدارا نماید و او را همانند خود به شمار آورده و او را موجودی پست‌تر از خود به شمار نیاورد و این آرامش روحی به تمام جانداران از تعالیم مهم بودائی است (شلبی، ص ۱۷۷).

آشکار است که چنین تفکری طبعاً جایی برای جنگ و مبارزه با دیگران جز به خاطر مسائل دفاعی باقی نمی‌گذارد و به همین علت است که در سراسر خاور زمین هم اکنون نیز مردم در امنیت و آرامش مذهبی قرار داشته و مردم منطقه با همه محرومیت اقتصادی در صدد ایجاد مزاحمت برای خود و دیگران نیستند. جالب اینکه آقای پیرنیا در تاریخ ایران باستان گزارشی دارد که حاکی از احساس مسئولیت مشرکان نسبت به سرنوشت ملل تحت ستم از ناحیه دیگران حتی خارج از خودشان بوده است. او می‌نویسد:

روزی کورش به سان دیدن قشون مشغول بود، رسولی نزد او آمده اطلاع داد که چون سفیرانی از جانب پادشاه هند نزد پادشاه ماد آمده‌اند او کورش را می‌طلبد. پس از حضور کورش، کیاکسار پادشاه ماد دستور داد سفرای هند وارد شوند. سفیران هند گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند چرا ماد می‌خواهد با آشور بجنگد و بعد همین سؤال را از پادشاه آشور خواهند نمود و هندی‌ها بر ضد طرفی خواهند بود که متعدی است. کیاکسار جواب داد ما نسبت به آشوری‌ها تعدی نکرده‌ایم حال لازم است نزد پادشاه آشور بروید و ببینید. او چه می‌گوید و کورش پس از تحصیل رخصت از کیاکسار به سفیران هند گفت: اگر کیاکسار اجازه داد شما به پادشاه هند خواهید گفت که ما تعدی

نکرده‌ایم و اگر آشوری‌ها می‌گویند ما تعدی کرده‌ایم ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا داوری کند و حکم عادلانه دهد. (پیرنیا، ص ۳۰۷).

این گزارش حاکی از آن است که در هند باستان اصل دخالت بشر دوستانه نیز مطرح بوده است. این ویژگی یعنی عدم تعصب دینی اختصاص به بت پرستان هند و چین نداشته و در تمام مناطق شرک همین گونه گزارش شده است، فی‌المثل در جزیره‌العرب پیش از اسلام نیز که اکثریت آنان مشرک و بت پرست بودند این مردم با دیگر ملل و حتی با اقلیت‌های دینی یهود و زردشتی و صابئی هیچ مشکلی نداشتند و اگر جنگی در میان اعراب گزارش شده همگی دارای ریشه اقتصادی و سیاسی بوده است یا اینکه همین اقلیت‌های دینی خود با یکدیگر مشکل و درگیری داشته‌اند، چنانکه یهودیت و مسیحیت در جزیره‌العرب نیز مانند بسیاری از جاهای دیگر احیاناً درگیر می‌شده‌اند. پیش از این گفتیم در یمن به مناسبت پادشاهی دونواس درگیری یهودیان با مسیحیان بحران رخ داده و آیات سوره بروج به اعتقاد مفسران ناظر به آن حادثه است، اما مردم عرب نه نسبت به یهودیان و نه مسیحیان مشکلی نداشته و علت اصلی مهاجرت یهودیان و مسیحیان و ... به جزیره‌العرب از جمله همین امنیت عقیدتی بوده است و یکی از علل مهم در پیدایش اسلام در جزیره‌العرب همین معنا بوده است چه اینکه اسلام اگر در هر منطقه دیگری ظهور می‌کرد مورد سرکوب قدرت‌ها قرار می‌گرفت، ولی در جزیره‌العرب قدرتی مزاحم وجود نداشت و مردم آن نیز نسبت به عقاید مخالف حساس نبوده‌اند.

و اما درگیری مردم مکه با مسلمانان حکایت دیگری دارد و در حقیقت درگیری با مسلمانان به عنوان فتنه داخلی بوده است و مردم مکه مسلمانان را مزاحم استقلال سیاسی خویش تشخیص داده بودند و به‌عنوان گروهی از خودشان اجازه خروج از منطق اکثریت را به آن‌ها نمی‌داده‌اند و این مسئله ربطی به تنگ‌نظری دینی نداشته و اختصاص به مردم مکه نیز نداشته و در دیگر مناطق شرک و بت پرستی نیز چنین عکس‌العملی گزارش شده است. فی‌المثل در سوره کهف در جریان برخورد مردم شهر افسوس با

اصحاب کهف می‌خوانیم:

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (کهف / ۲۰)

اگر آنان بر شما تسلط یابند سنگسارشان خواهند کرد و یا به آیین خودشان باز می‌گردانند و آنگاه ابداً شما را آزاد نخواهند ساخت. ولی روشن است که این یک مسئله سیاسی و داخلی است و ربطی به عدم آزادی عقیدتی ندارد.

توضیحات

۱. مراد از وضع تعینی معنایی است که در اصل هنگام وضع برای واژه‌ای در نظر گرفته شده، ولی وضع تعینی معنایی است که در اثر کثرت استعمال به عنوان معنای دوم به صورت حقیقی از واژه‌ای استفاده می‌شود، مانند صلوات که در لغت به معنای دعاست ولی در حال حاضر از آن نماز اراده می‌شود.

۲. چه اینکه بسیاری از سیاسیون هست‌ها را دلیل بایست‌ها دانسته و به اخلاق علمی روی آورده بودند.

۳. ناگفته پیداست که نگارنده منکر جنگ‌های عقیدتی موجود در تاریخ اسلام نبوده و نخواهد بود و قهراً مقصود از گفتار فوق اصالت منابع اسلامی و دوری آن از تحریف و سوء تفسیری است که در دیگر ادیان رخ داد، و اما جنگ‌های صدر اسلام و آنچه در زندگی پیامبر (ص) رخ داده همه دفاعی بوده و در مورد جنگ‌های پس از وفات آن بزرگوار نیز بعضی از دانشمندان مسلمان بر دفاعی بودن آن‌ها تأکید دارند.

۴. جالب این است که آیه فوق ترجمه متنی است که در تلمود به عنوان تفسیر باب چهارم - از سفر خروج آمده که می‌گوید: پروردگار به قاین گفت: چه کرده‌ای که خون‌های برادرت هابیل بسوی من فریاد می‌زند؟ ر - ک به گنجینه تلمود تألیف راب، ۱، کهن، ترجمه امیرفریدون گرگانی ص ۳۱۳.

۵. قرآن کریم در سوره آل عمران آیه ۵۰ به این حقیقت اشاره دارد که: و رسولا الی

بنی اسرائیل... مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ.

۶. در کتاب پژوهشنامه یهود ایران ج ۱ ص ۲۴ می‌خوانیم: پس از مرگ شاپور و به ویژه پس از قتل مانی، قدرت موبدان زردتشتی اوج گرفت «تیر» یکی از موبدان زردتشتی که در قتل مانی شرکت داشت در رأس مغان شمال ایران به آزار اقلیت‌های مذهبی می‌پردازد و زندگی را بر آنان ناگوار می‌سازد. وی در کتیبه طویلی که روی صخره‌ها حک نموده افتخار می‌کند که مسیحیان، یهودیان و برهمنان را در مورد قتل و شکنجه قرار داده است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم، کتاب المقدس، نشر دارالکتب المقدس در شرق اوسط، بی تا.
- احمدی، اشراف، قانون و دادگستری در ایران باستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، بی تا، بی جا.
- ادلی، محمدمنیر، «قتل المترد الجریمة الّتی حرّمها الاسلام»، دمشق، دارالهالی، ۱۹۹۳.
- ارسطو، سیاست، ترجمه دکتر حمید عنایت، تهران، کتب حیبی، ۱۳۶۹.
- افلاطون، جمهوری، ترجمه فواد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- الهامی، داود، اسلام و حقوق طبیعی انسان، قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، بیتا.
- پژوهشنامه یهود ایران، ناشر مزدالوس آنجلس، زبان فارسی ۱۹۹۶.
- پورداود، فرهنگ ایران باستان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- پیرنیا، حسن خان مشیرالدوله، تاریخ ایران باستان، تهران، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی، ۱۳۷۰.
- جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توبی، تهران، ۱۳۷۲.
- حمیدالله، محمد، حقوق روابط بین‌المللی، ترجمه دکتر سیدمصطفی محقق داماد، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۳.

- خطائی، علی اکبر، خطای نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، بی تا.
- داراشکوه، محمد، ادبانشاد، چ ۳، تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۸.
- درآمدی بر حقوق اسلام، تألیف دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۶۸.
- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، تهران، امیرکبیر.
- دوستخواه، جلیل، اوستا، چ ۳، تهران، مروارید، ۱۳۶۱.
- راب. ا. کهن، گنجینه تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، انتشارات زیبا، ۱۳۵۰.
- روسو، ژان ژاک، قراردادهای اجتماعی، ترجمه زیرک‌زاده، تهران، انتشارات سهامی چهر، ۱۳۵۸.
- رضی هاشم، و ندیداد، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.
- سروش، عبدالکریم، دانش و ارزش، چ ۸، انتشارات یاران، ۱۳۶۱.
- سلوک بین الملل دولت اسلامی، ترجمه دکتر سیدمصطفی محقق داماد، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۰.
- شلبی، احمد، مقارنه الادیان، چ ۹، مصر، قاهره، ۱۹۹۰.
- ضیائی بیگدلی، حقوق بین الملل عمومی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۶.
- عطیه، سیدباقر، پناهندگی سیاسی، چاپ اول، ۱۳۴۸.
- فاضل، کنزالعرفان، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۳.
- کیخسرو، اسفندیار، دبستان المذاهب، تهران، شرکت چاپ گلشن، ۱۳۶۲.
- میرچا ایلیاده، دائره المعارف دین، ج اول، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۸.
- نهر، جواهرلعل، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، چ ۷، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- نیچه، فریدریش ویلهلم، چنین گفت زردشت، ترجمه داریوش آشوری، چ ۲، انتشارات نیل، ۱۳۵۱.
- وهبه الزحیلی، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، چ ۴، بیروت، چاپ دارالفکر، ۱۴۱۲ هـ.ق.



شپښگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني